



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی، وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

شرح ابیات حافظ در احوال شب قدر از آیت الله سعادت پرور (ره)

شناسنامه مطلب	
ت-410	کد مطلب
تزکیه‌ای / مباحث معرفتی / مناسبت‌ها / مناسبت‌های قمری / رمضان	رده
حافظ، شب قدر، غم وصال، عطش لقاء، آیت الله سعادت پرور (ره)	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

شب قدر است و طی شد نامه هجر	سَلَامٌ فِيهِ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
دلا در عاشقی ثابت قدم باش	که در این ره نباشد کار بی اجر
من از رندی نخواهم کرد توبه	وَلَوْ أَذَيْتَنِي بِالْهَجْرِ وَالْحَجْرِ
دلَم رفت و ندیدم روی دلدار	فغان از این تطاول آه از این زجر
بر آ ای صبح روشن دل خدا را	که بس تاریک می بینم شب هجر
وفا خواهی جفا کش باش حافظ	فَإِنَّ الرَّبَّحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجْرِ

چنانچه از تمام این غزل بر می آید: خواجه در شب لیلة القدری به خود وعده وصال می داده که هجرانش پایان خواهد یافت که: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»^۱: (شب قدر از هزار ماه بهتر است.) نه آنکه بخواهد بگوید: وصالم دست داده، لذا می گوید:

شب قدر است و طی شد نامه هجر	سَلَامٌ فِيهِ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
-----------------------------	---

شب قدر، شب وصال تو و عاشقان دلباخته است، و آن بهتر از هزار ماه می باشد، و در آن شب سلام وامنیت مطلق برای تو و دلدادگان به دوست تا صبح قیامت خواهد بود. (اگر وصالتان میسر آید و به کمال مخلصیت - به فتح لام - نائل شوید.) در جایی خبر از رسیدن به این کمال در **شب قدر** داده و می گوید:

دوش، وقت سحر از غصه نجاتم دادند	واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
به حیات ابد آن روز رسانید مرا	خطّ آزادگی از حسن مماتم دادند ^۲
دلا! در عاشقی ثابت قدم باش	که در این ره نباشد کار، بی اجر

ای خواجه! و یا ای سالکین! ثبات قدم در عاشقی و خدا پرستی شما را به کمالات نفسانی و نتایج لیلة القدر که قرب جانان است، خواهد رسانید. بکوشید تا چنین باشید؛ که: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا: رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ: أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا، وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۳: (بدرستی

۱ - قدر: ۳.

۲ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۱۷۳، ص ۱۵۰.

۳ - فصلت: ۳۰.

آنان که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر ایشان فرود آمده [و می‌گویند:] که مترسید و اندوهگین مشوید، و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید. و همچنین: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً؛ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي»^۱: (ای جان اطمینان و آرامش یافته! در حالی که [هم تو از حضرت حق] خشنود هستی [و هم] مورد رضایت [او] می‌باشی، به سوی پروردگارت رجوع نما و سپس در میان بندگان [خاص] من وارد، و به بهشت [مخصوص] من داخل شو.) در جایی می‌گوید:

اگرچه خرم غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
چو ذره گرچه حقیرم، بین به دولت عشق که در هوای رخت چون به مهر پیوستم^۲

و لذا می‌گوید:

من از رندی نخواهم کرد توبه وَلَوْ أَذَيْتَنِي بِالْهَجْرِ وَالْحَجْرِ

محبوب! چون دانستم عاشق شدن به تو را اجر گرانبهایی است، کجا می‌توانم از آن کناره گرفته و دست بردارم، اگرچه به هجران و امتناع از پذیرفتن بیازاری. در جایی می‌گوید:

من عمر در غم تو به پایان برم ولی باور مکن که بی‌تو زمانی بسر برم
درد مرا طبیب نداند دوا که من بی‌دوست خسته خاطر و با دوست خوشترم^۳
دل‌م رفت و ندیدم روی دلدار فغان از این تطاول! آه از این زجر

افسوس! آنچه از خیالات و اندیشه‌ها و خودبینی‌ها داشتم همه را در طریق عاشقی از دست بدم، ولی دلدار عنایتی ننمود و رُخ به من نمایانید. این چه مقام عزّ و جلالت و عظمت و تکبری است که دوست من دارد، و نمی‌خواهد با بود او، کسی از خویش دم زند و مرا آزرده خاطر می‌سازد؟! در جایی می‌گوید:

ز سامانم نمی‌پرسی، نمی‌دانم چه سرداری به درمانم نمی‌کوشی، نمی‌دانی مگر دردم

۱ - فجر: ۲۷ - ۳۰.

۲ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۳۸۹، ص ۲۹۰.

۳ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۳۹۵، ص ۲۹۴.

نه رأی است اینکه اندازی مرا بر خاک و بگذاری
ندارم دستت از دامن بجز در خاک آن دم هم
بر آ ای صبح روشن دل! خدا را
گذاری آر و بازم پرس تا گرد سرت گردم
چو بر خاکم گذار آری به گِرد دامنتم گردم^۱
که بس تاریک می بینم شب هجر

ای محبوب صاحب جمال من! وای صبح وصال عاشقان! طلوع کن، که گرفتاران شب هجر را به تابش نور و جمالت امیدها، و در ظلمت هجران.

ناراحتیهاست. در جایی می گوید:

صبح است ساقیا! قدحی پر شراب کن
ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب
ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد
وفا خواهی، جفا کش باش حافظ!
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
ما را ز جام باده گلگون خراب کن
ساقی! به دور باده گلگون شتاب کن^۲
فَإِنَّ الرِّيحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجَرِّ

می خواهد بگوید: تجارت عاشق، در جفا کشیدن از معشوق است، و خسران او، در تحمّل نکردن جفاهایش. در ظاهر فراق، جفا می نماید، ولی در حقیقت، فراق و هجران است که به عاشق حیات تازه می دهد و غشها و خودیتهای او را از او می گیرد. پس: «وفا خواهی، جفا کش باش.»؛ زیرا دیدار دوست در سایه ابتلای دوری اش به دست می آید. در جایی می گوید:

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت، رفت
در طریقت رنجش خاطر نباشد، می بیار
عشق بازی را تحمّل بایداى دل! پایدار
ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت، رفت
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت، رفت
گر ملالی بود بود وگر خطایی رفت، رفت^۳

جمال آفتاب، ج ۵، ص: ۴۰۴، نرم افزار گنج سعادت، مرکز کامپیوتری علوم اسلامی نور

۱ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۳۹۶، ص ۲۹۶.

۲ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۴۷۷، ص ۳۴۷.

۳ - دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۷۷، ص ۸۸.